الباطن ... الوالي ... المتعالي ... البر ... التواب ... المنتقم ... العفو ... الرؤف ... مالك الملك ... ذو الجلال والاكرام ... المقسط ... الجامع ... الغني ... المغني ... المانع ... النور ... الهادي ... البديع ... الباقي ... الوارث ... الرشيد ... الصبور ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الحمد الظاهر المعبود الباطن والطاهر والصلوة على رسول الكامل
وآله الطاهر وعلى الاولى به اجمعين انتهى الاجام والجواهر سيكويد بنده ضعيف اميد وار
رحمة متعال محمد طاهر غفرالله له عرف بظام مدرس مدرسه جلالا احسن الله اليه وغفر له
ولوالديه مالك انا وبالك ... وانا تضاعفت الاداه وتر اوقت نماذ وجنبى بنده مايد
وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله يعنى اين راه
كه من نماز را نموده ام ودر رفتن اين شارع فرمان داده ام راه بيست راست بدين راه رويد
ودر راه ها ديكر چون كجهاء مختلف وطنها باطل مشويد كه شما را بر اكنده كند از دين و
اما وجه را كنده از راه راست مسلمانى وسيد انام عليه الصلوة والسلام بازميان ايد متفرق
امت على ثلاث وسبعين فرقة اثنتين وسبعون منها هالكة وواحدة منها ناجية وهو رواية
كلمة انما الاسواد الاعظم يعنى زمانه بديد ايد كه امت من هفتاد وسه كروه شوند
هفتاد وه كمراه شوند ودر رنج فرو روند ويكى بهشت كه ان اهل سنت وجماعت كه مشغول
در عبادت وطاعت الله تعالى الجه مراد از نظر اراده بود از حكما اين هفتاد وسه كروه
در هفت فصل در هم واين رساله را معروف بمذاهب نام كردم تا هر كه اين رساله را بخواند
اختلاف كه درين مذهبها پيدا آيد واز راهها كج بيزار شود وبراه راست استوار كردد
بدانكه مذهب سنت وجماعت والجه بدان تعلق دارند دان وده جزيست كه مذكور
شده اند بيست هر كه ان وه جزء را دست باشد وان وه جزء كه دين سنت

فضیلت دادن شیخین را یعنی ابوبکر و عمر رضو و تقدیم کردن شیخین را یعنی عثمان را در خلافت
و تعظیم کردن قبلتین را یعنی بیت المقدس و کعبه شریفه و نماز خواندن پس امامان یعنی
مومن ملکوکار و مومن بیکار کردار و نماز خواندن بر جنازتین یعنی بر دو فاجر و نماز جنازه
خواندن و مسح خفین یعنی جایز داشتن و ترک کردن فروج حرامیان یعنی عادل و صالح
و امساک نمودن بر شهادتهای اهل کسی را بهشتی و رضی معین کرده نباید گفت
و راضی شدن بقدر بین یعنی خیر و شر از او تعالی دانستن دیگر در بیان ایمان و اسلام
و شریعت و ملت و اعتقاد و مذهب و اجتهاد هر که بگرد و بخدا و ملائکه و بکتابها
و پیغمبران و روز قیامت و بقدر نیکی و بدی که هم از خدای است او مومن باشد
زیرا که ایمان گرویدن است و هر که گردن نهد بفرمانهای خدای تعالی و پرهیز کند از نهیهای او
و نماز بر وقت هر بار ادا کند و زکوة مال بدهد و روزه ماه رمضان بدارد و حج کند خانه
کعبه اگر استطاعت دارد او مسلمان باشد زیرا که معنی اسلام گردن نهادن است بفرمانهای
خدای تعالی و بعضی گفته اند که میان ایمان و اسلام فرق نیست و هر کس را که بدید
دنیا داند او موحد باشد زیرا که معنی توحید خدای را یگانه گفتن هر که دل و جان را
بر یکی بندد و بعضی متفق کنند او معتقد باشد و معنی اعتقاد کردن است اما شریعت
راهی است هدایت است و هر پیغمبر را شریعتی شده و مذهب روشن را گویند و در طریقت
مذهب مجتهدان را گویند چون ابوحنیفه یا و شریعت صاحب مذهب است که هر پیغمبر
خلق را امر بدین و هر شریعت رسول الله علیه الصلوة و السلام باشد و روا نیست

و روا نیست که بصاحب مذهب دیگر اقتدا کند همچنین که صاحب شریعت دیگر را از شریعتی
و همچنین دیگر یا حکم مذهب دیگر بنه سود این را اتفاق خوانند و هر که گوید شرع
بصواب ستان و در حکمی که بر صلاح و فساد آن واقف است او مجتهد باشد زیرا که معنی
اجتهاد کوشیدن است و ملت کرده جمع شده را گویند بر چیزی خواه بر حق باشد خواه بر باطل
و فرقه نیز همان معنی دارد و هر که در کیش اسلام ثابت شود او مسلم و دیندار باشد
در فقه اکبر بدانکه گفته است که چون این چهار چیز فرقه شوند دین گردد توحید و معرفت و ایمان
و اسلام بدانکه فرقه که اصل سنت و جماعت بر حق است همان است که بیان کرده شد و
آن هفتاد و دو گروه که باطل اند و اصل شان کرده اند بدین اسامی رافضیه خوارجیه
جبریه قدریه جهمیه و از این هر یک جدا جدا کرده شدند فصل در بیان
دوازده گروه رافضیه هر سه اسامی علویه ابدیه شیعیه اسمی قیمیه زیدیه عباسیه امامیه
نارسیه تناسخیه لاعنیه راجعیه متراجعیه و در آنچه دوازده گروه را بر آن اتفاق است
این است که اهل سنت و جماعت را بر سنت ندانند و صبح بمزه روا ندارند و در حق
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما زبان دراز کنند و از یاران پیغمبر بیزاری جویند مگر علی را دوست دارند
و گمان برند که فاطمه افضل از عایشه است و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نص کرد
در رسالت نتوانند با سنا و مگر بیار غیر و بر طلحه و زبیر بدنام بدانند و در ایشان
مجتهد نداند و نا امید باشند از رحمت خدای تعالی و آن فرقه نماز شرایع راست نباشند
و اگر کسی طلاق گوید بیک لفظ هر سه واقع ندانند و دست چپ بر دست راست نهند

جهمیه

عقد جایز دانند و گویند عقل نه خلق است از علم و گویند هر چه برابر اند و هیچ چیز تعلق
بر نیست سوای ساعتی خدای تعالی و گویند عرش او بلند است و کرسی او علم است
و جمادها از منع و بدار و نوح از جمله حکمها و قلم از تقدیر و پیغمبر پیش از قرآن نبود
بعد از آن شد و بعد مردن نبی نیست و پیش از وحی نه مومن و نه کافر و انبیا
از زلت معصوم اند و حرام رزق نیست و مثل این بسیار چیزها گویند که خلاف
سنت و جماعت است مجوسیه گویند ایمان بغیب باطل است قدریه گویند خدا برابر مخلوق
خلق نیست بقدرتی گویند هر که مرده عملش بدو نرسد یعنی جزا عمل کرده است نیابد
شمراخیه گویند که زنان چون ریاحین اند همچنانکه بوی ریاحین بملک صباح است همچنان
هم هست نکاح مباح است فصل سیوم در بیان دوازده گروه هر یک بدو اسامی مضطرب
اقفالیه معیه مدرفیه بجاریه تمنیه کسبیه سابقیه جبیه خوفیه فکریه جبیه
بدانکه مضطرب گویند جبر و شر هر دو از حق است ما را در آن دخل نیست اقفالیه گویند
هر خلق را قدرت فعل هست معیه گویند هر خلق را قدرت فعل هست و هم قدرت آن
مدرفیه گویند خدا چه شد نیست شد یعنی این ساعت از کسی چیزی پیدا نمی آید
بجاجه گویند خدا تعالی آفریدگار هر علم شر هر معلوم و عذاب کند خلق را بر فعلها
خویش نه بر فعلهای ایشان تمنیه گویند جبر آنست که انسان شود و نفس هر آن کسبیه
گویند که ثواب و عقاب زیاده شود بعمل نیک و بد سابقیه گویند که سعادت و شقاوت
پیش از نفس او نوشته شده است طاعت سود ندارد و گناه زیان ندارد جبیه گویند

گویند دوزخ عذاب نکند مردم دوست را و خدا تعالی دوست ماست خوفیه گویند
دوست ترسد ما است را فکریه گویند فکر بهتر از عبادت است و هر را علم زیاده شود
عبادت از و ساقط شود بدان مقدار و واجب شود مر او را بر خلق ما محتاج او پس او
شریک باشد در ما لها مردمان هر که با زوار و چیزی از آن او ظلم باشد جبیه گویند قیمت
نیست در ما لها یعنی هر است نیست و بعضی این دوازده گروه گویند توفیق نیست فعلها
فصل چهارم در بیان دوازده گروه قدریه بدین اسامی احمدیه ثنویه ابلیسیه شیطانیه
شرکیه وهمیه ناکثیه متربصه قاسطیه نطامیه منزلیه رفضیه در آنچه این همه را
اتفاق است نیست گویند روا باشد چیزی که نزدیک خدا تعالی کفر است مقرب بملک خلق ایمان باشد
و نماز جنازه واجب ندانند و نگذارند و تقدیر نکنند و بدی از خدا تعالی ندانند از خود
دانند و توفیق بعد از فعل گویند صالحیه جبریه پیش از فعل گویند و در مذهب اهل سنت
توفیق و فعل هر دو برابر اند و گویند که معراج در خواب بوده و گویند که ما نمیدانیم
که مومنم نزدیک خدا تعالی یا کافر و منافق را نگذارند و در آنچه اختلاف است نیست
احمدیه گویند بفرض اقرار میکنند و معرفت را انکار می آرند ثنویه گویند نیکی از
یزدان است و بدی از اهرمن است کیدنیه گویند نمیدانم افعال ما مخلوق است یا نه
شیطانیه گویند خدای شیطان شر آنه آفریده است یعنی شیطان شر او وجود نیست شرکیه گویند
ایمان مخلوق است وهمیه گویند فعلها ما را نیست ناکثیه گویند روا باشد
درنگ کردن در بیعت بر امامان یعنی با سامانی متربصه گویند هر که گناه بکار شد

کافر گشت تو را و قبول نشود فاسطیه گویند کسب فریضه است لطامیه گویند منحق تو
نسخ است مشرکیه گویند ما بمیدانیم تقدیر کرده شده است بدیر ایانیه زهیه گویند
باطل شده نسخ و منسوخ و حکم هر آیت در عمل کردن **فصل پنجم** در بیان جماعت که
خمریه بدین اسامی معطلیه مرقیه متراقیه واردیه حرقیه مخلوقیه خبریه فانیه
لفظیه قبریه واقفیه در آخر همه را اتفاق است امیت که گویند ایمان بدل است
چیز بزبان و عذاب گور و سوال منکر و نکیر و حوض کوثر ملک موت و سخن گفتن
موسی با خدا در آخر همه را منکر اند و آخر مختلف بیست است معطلیه گویند که ما بمعرفت
خدا بصفات و صفات وی مخلوق است مرقیه گویند علم و قدرة و سمیت مخلوق است
متراقیه گویند خدا را مکانی است واردیه گویند هر که در دوزخ رفت بیرون نیاید
مومن در دوزخ نیاید حرقیه گویند که اهل دوزخ را آتش چنان بسوزد که از آن
یکاهم دوزخ نماند مخلوقیه گویند قرآن مخلوق است غیریه گویند که محمد صلعم
حکیم بود نه رسول فانیه گویند که بهشت و دوزخ فانی شوند زنادقیه گویند معراج
نه بجان و خدا را در دنیا دیده نشود و قیامت را منکر اند و گویند عالم قدیم است و معدوم
نیست لفظیه گویند که لفظ و ملفوظ هر چه یکیست یعنی قرآن را سخن خوانند نه سخن خدا
و لفظ را لفظ را لفاظ است و قرآن را خدا نقله و قبریه از عذاب گور منکر اند واقفیه
گویند که شامل ام در مخلوقیت و غیر مخلوقیت **فصل ششم** در بیان جماعت که
حرفیه بدین اسامی تارکیه شبهیه راجیه شاکیه بهیمیه عملیه منقوصیه مستثنیه

اند بدعیه مشبهیه مشبوهیه تارکیه گویند سوای ایمان زهر فریضه نیست هر که ایمان
آورد بزبان هر چه خواهد بکند شاکیه گویند هر که بگوید ولا اله الا الله گوید بعد از آن
طاعت کند خواه معصیت راجیه گویند که بفرمان بردار و معصیت مسمی بفرمان بردار
و عاصی نشود زیرا چه ممکن است که بر خلاف آن کرد شاکیه گویند و در ایمان شک است بهیمیه
گویند ایمان عبارت است هر که ندارد علیه آمرنا او کافر باشد عملیه گویند ایمان عمل است
منقوصیه گویند ایمان کم و زیاده شود مستثنیه گویند من ان شاء الله گویند اندیشیه
گویند هر ایمان و عمل قیاس باطل است یعنی دلیل را نشاید بدیشیه گویند فرمان
پادشاه باید کرد اگر چه گناه فرماید مشبهیه گویند حق تعالی آدم را بجای خود هر صورتی
حشویه گویند واجب و سنت و نفل هر سه یکیست زیرا چه امر یک لفظ است
بیان مفاد و محامل باطله این بود که بیان کردم اما ابو القاسم رازی در رساله خود
هفت کرده دیگر بیان کرده بدین اسامی کرامیه ذهبیه جنابیه ابا حیه باطنیه
هراجمیه اشعریه کرامیه گمان برند که ایمان اقرار بزبان است فقط و قرآن محدث
و مرده در گور بشنید و گفته شود و الگاه سوال کرده شود و گویند معراج نبی بجان
بود از زر و نقره و یاقوت و مرجان و ویا را فاضلتر از نبی دانند و گویند که
در مصحفها است حکایت قرآن است و عرش جای خدا است و خدا را جسم است
و راست شد او بر عرش بکیفیت و ملک الموت عاجز شود و مانده گردد و نور
معرفت در دل و زبان مخلوق است غیر از ایمان ما از روز میثاق باشد و امام

روا بود که قرب بنا باشد و بهمه مفیس خویش حجت نیست بر خلق حجت معجزه
و محمد صلی الله علیه وسلم خدا را بچشم سر دید در شب معراج و کمان برند که
نصاری است و راست جار چار و از انبیا کفر و گناه اید و کسب را واجب ندانند
نزدیک ضرورت و تفکر در ذات و صفات جایز دارند و هر که طبعها را قدیم
گویند و ستارگان را فاعل مختار و تعبیر خواب حق ندانند و در قضای و قدر
و صحابه و ستارگان و تقدیر و قسم و محارب و طهارت هر هم شک آرند
حنابله گویند من مومنم اگر خدا تعالی موسی باشد نزد خلق یا بر عکس این و
قرآن مجموع حروف است و خالق را بخلق مانند اباحیه گویند خدا دیده نشود
در دنیا و در آخرت از بنی باشد و مومنان را گناه زیان ندارد و تکلیف بدوست
دانسته نشود و خشم کار را نتر سند باطنیه احادیث که در و علامات قیامت است
نادیده کنند جمراحیه رسالت را منکر اند و گویند عقل نوعی از علمها ضرورت
اشعریه نوع معتبر له اند حاصل الکلم هر چه مثل این طلبه اند از فروع حنفیه
و حاصل اند که تحت بیان کرده شد حق تعالی بهیچکس را بر راه راهها کثیر
مساند همه را بر صراط مستقیم شاهراه سنت و جماعت دارد بحرمت انبیا
و آله الابرار و اصحابه الاخیار و آله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحافظ لدین المضلین والصلوة علی رسوله خاتم النبیین و
علی آله واصحابه ما جی بدعة المبتدعین اما بعد فان الله تعالی قد فرض علینا طلب طریق
الحق الذی علیه السنة والجماعة والحذر عن طریق الفرق الذی مالوا عن طریق الحق بفهم قاصر
وظن فاسد وقد قال علیه السلام تفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة اثنان وسبعون
منها هالکة وواحدة منها جنة فاردت ان اجمع مختصرا فی هذا الفن الاعتماد علی الله
ولی رایت عظمة هذا العلم لم اکن ان استطیع الشروع فیه الا انه سالنی بعض اخوانی
فاحببته مسائلا من الله تعالی ان ینتفع المقتبسین به وهو حسبی ونعم الوکیل وسمیته
بتذکرة المذاهب مستعینا بواهب الموهب وجمعته علی سبعة ابواب الباب الاول
فی المسائل التی علیها السنة والجماعة قال عبد الله بن عباس رض من یتقن بهذه المسائل
فهو سنی منها تفضیل ابی بکر علی عمر وعمر علی عثمان وعثمان علی علی رضی الله عنهم اجمعین
وهم علی غیرهم منها تعظیم قبلتین اعنی بیت المقدس وهو قبلة جمیع الانبیاء والکعبة
وهی قبلة محمد صلی الله علیه وآله وسلم ومنها جواز المسح علی الخفین ومنها الشهادة
بانا لا نعلم اصحابنا من اهل الجنة او من اهل النار سوی العشرة المبشرة وهم ابو بکر
وعمر وعثمان وعلیا وابا عبیدة وطلحة وزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد
بن ابی وقاص وسعید بن زید ومنها ادار صلوة خلف کل بر وفاجر ومنها بان
الخیر والشر بتقدیر الله تعالی ومنها الصلوة علی جنازة الصالح والفاسق والمطیع والعاصی